

متن پرسش

بسمه تعالی. سلام استاد: به مناسبت شهادت شهید آوینی و به لطف خدا متن زیر را نوشتم لطفا اگر نکته‌ای دارید بفرمایید. «آئینه‌ای به نام آوینی»: قرار شد در مورد کسی سخن گفته شود، که گفتن از او، جز به حجاب بردنش حاصلی ندارد، چرا که اینقدر بر امروزه‌ی ما مشهورات و روزمرگی‌ها استعلا پیدا کرده که دیدن چون آویی در این مشهورات و با عینک همین مشهورات که انگار ندیدن است. و بلکه باید گفت حضور حقیقی او را به حجاب بردن است، بدبختی ماجرا اینجاست که ندیدن‌های امروز، از جنس نادانی نیست بلکه ندیدن امروز از جنس دانایی‌هاست. فرا گیرشدن دانایی‌ای که بشر امروز را از عالم معنا دور کرده و در زیر خروارها از حرف‌های فلسفی دفن کرده و او را وادار کرده که امور غیر اصیل را اصیل پندارد. در این فضا سید شهیدان می‌فرماید: «تظاهر به دانایی» هرگز جایگزین «دانایی» نمی‌شود، و حتی از این بالاتر دانایی نیز با «تحصیل فلسفه» حاصل نمی‌آید. بنابراین به تبع در این وضع است که آدمی گرفتار تجربه‌های مادی می‌شود و از عالم معنا غافل می‌شود و به تبع نسبتی با حقیقت در تاریخ خود پیدا نمی‌کند و دیگر طلبی در مسیر آن حقیقت اصیل نخواهد داشت. شهید آوینی نیز چنین می‌گوید: «باید در جست و جوی حقیقت بود و این متاعی است که هرکس براستی طالبش باشد، آن را خواهد یافت، و در نزد خویش نیز خواهد یافت.» حال وقتی وضع این دوران را می‌بینیم از گفتن چیزی در وصف او ناامید می‌شویم. اما از طرفی چاره‌ای هم نیست جز این که به اشاره سخن بگوییم شاید اهل تامل و تذکر از این حجاب، خود به حضوری دست یابند. و یک نکته این که امیدوارم از این چیزی که می‌نویسم گمان‌مشتی شعارگویی نشود چرا که سخن از غیر عادات گفتن در امروز، به ظاهر مضحک و شعاری است، اما چاره‌ای هم جز تذکرش نداریم. محدودکردن حقیقتی به نام آوینی در یک جسد شناسنامه‌ای به نام «سید مرتضی آوینی» جفایی است به این حقیقت. آوینی را فقط یک شخص نباید دانست او آینه‌ی نمایانگر تاریخ امروز ماست او بشر امروز را خارج از روزمرگی‌های رایج امروز متذکر حقیقتی فراتر می‌کند شاعران در هر تاریخ آن هویت اصیل تاریخ خود را متذکر می‌شوند چرا که ایشان گرفتار هوای مسموم غیر ملموس زمان خود که از شدت آمیختگی با محیط خود برای عموم بدیهی شده، نشده‌اند و باید گفت آوینی بیرون از لجن زار عادات تاریخ خود و با نفی هر «من» و تعیینی برای خود، همان شاعرِ هویت‌یابی است که انسان گرفتار و غافل زمان خود را، با آن شأن شاعرانه‌ی خود متذکر اصالت‌های تاریخ خود می‌کند. «... شاعر، هرگز دعوت به خاک نکرده است ... او به ترک عادات می‌خواند و عالم خلاف عادات هم، عالم و هم است و هم عالم عشق...» آوینی اگر از نفسانیت غرب و مدرنیته سخن می‌گفت همراه با یک نحوه

خودآگاهی بود است، چرا که او خود سالک سیر از نفسانیت به سوی فناست او جنس روشنفکری‌ای که خود را در دخمه‌های فلسفیدن‌های مملو از پُز و ژست و کوری از حقیقت گم کرده به‌خوبی لمس کرده. اما باسلوکی عارفانه و ذیل حقیقتی به نام انقلاب که چشمان روشنفکری فلسفی امروز از دیدنش عاجزند به آن حضور اصیل نایل آمد و خود، آینه برای دیگری شده. شهید آوینی خود را چنین از زبان خود می‌شناساند: «تصور نکنید که من با زندگی به سبک و سیاق متظاهران به روشنفکری ناآشنا هستم، خیر من از یک راه طی شده با شما حرف می‌زنم. من هم سال‌های سال در یکی از دانشکده‌های هنری درس خوانده‌ام، به شب‌های شعر و گالری‌های نقاشی رفته‌ام. موسیقی کلاسیک گوش داده‌ام. ساعت‌ها از وقتم را به مباحثات بیهوده درباره چیزهایی که نمی‌دانستم گذرانده‌ام. من هم سال‌ها با جلوه‌فروشی و تظاهر به دانایی، بسیار زیسته‌ام. ریش پرفسوری و سبیل نیچه‌ای گذاشته‌ام و کتاب «انسان تک ساحتی» هربرت مارکوز را - بی آن‌که آن زمان خوانده باشم‌اش - طوری دست گرفته‌ام که دیگران جلد آن را ببینند و پیش خودشان بگویند: «عجب فلانی چه کتاب‌هایی می‌خواند، معلوم است که خیلی می‌فهمد...» اما بعد خوشبختانه زندگی مرا به راهی کشانده است که ناچار شده‌ام رودر بایستی را نخست با خودم و سپس با دیگران کنار بگذارم...» پس اگر از انقلاب و حضرت روح الله با تمام جان دم می‌زند نه اینکه دم از ایدئولوژی خاصی زده باشد و نه این‌که در فضای سیاست زده‌ای سخن گفته باشد، چرا که آخر خاستگاه ایدئولوژی‌ها، قدرت‌خواهی و سیاست است و قدرت به درد کسی می‌خورد که مرگ‌اندیش نباشد و به درد کسی می‌خورد که دچار نفسانیت‌های خود باشد. او خود از مرگ این‌گونه می‌گوید: «... حقیقت آن است که زندگی انسان با مرگ در آمیخته است و بقا‌ش با فناست... مرگ پایان زندگی نیست. مرگ آغاز حیات دیگری است، حیاتی که دیگر با فنا در آمیخته نیست، حیاتی بی مرگ، مطلق...» آوینی همان طور که گفتم همان سالک راهی ست که مرگ اندیشانه دغدغه‌ی حقیقت دارد و با این مشی و مرام خود را ذیل انقلاب و امام قرار می‌دهد و در این مسیر جان خود را نثار می‌کند تا ابدی شود و چه زیبا بارها و بارها مستانه و شیدایی با شهادت، عشق‌بازی می‌کند و فریاد حسرت دم می‌دهد: «ای شقایق‌های آتش‌گرفته، دل خونین ما شقایقی است که داغ شهادت شما را بر خود دارد. آیا روزی خواهد رسید که بلبلی دیگر در وصف ما سرود شهادت بسراید؟» آوینی؛ ذیل امام روح الله نفی همه‌ی تعینات و تعلقات کرد، او هم شاعر و ادیب و هنرمند بود، هم اهل تفکر و فلسفه بود هم يك بسیجی جهادگر؛ و باز صدها توصیف دیگر نیز می‌شود از او گفت اما در عین حال هیچ‌یک از این‌ها هم نبود، بلکه فراتر از هر "من"ی و فراتر از هر قید و قیودی،...". در یک کلام؛ آوینی، آوینی بود." و ما مثلا دوست‌داران سید مرتضی در فضای ایدئولوژی‌های منفعت‌طلبانه‌ی خود، او را به حجاب تعاریف ناقص خود برده‌ایم. در پایان؛ امیدوارم هر چه کمتر ایشان را در این الفاظ پراکنی‌هایم پنهان کرده باشم.

باسمه تعالی: سلام علیکم: آوینی؛ ماوراء تاریخ متافیزیک زده‌ی ما، طلوعی است برای نشان دادن تاریخ قدسی ما، تا پس از ۱۴۰۰ سال باز به فرهنگ وجودی اهل‌البیت «علیهم‌السلام» رجوع نماییم و از بن‌بست‌های تاریخی خود رها شویم. تعجب نباید کرد که هنوز تفکر مناسب آن تاریخ، ظهور نکرده است تا آوینی را در زمره‌ی متفکرترین انسان‌ها بدانیم. اگر هایدگر معلم بزرگ سؤال از متافیزیک است، که هست؛ و اگر فردید متذکر رجوع از تفکر متافیزیکی به تفکر اسلامی تشیع ایرانی است، در تاریخی که حضرت روح‌الله خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» ظهور داد؛ شخصیت آوینی تجسم بزرگ عبور از متافیزیک به سوی حقیقت قدسی ما می‌باشد. آوینی آن بزرگ‌راهی است که تمام راه‌های زلال شهیدان را در این زمانه برای ما معنا می‌کند تا چشمی را بیابیم که چشم درست‌دیدن انقلاب اسلامی و شهدای بزرگ این راه است، وگرنه باز شهیدان را به موزه می‌سپاریم و باز تاریخ ظلمات و نفهمیدن اصیل‌ترین سخنان این زمانه یعنی سخنان حضرت امام خامنه‌ای «حفظه‌الله». موفق باشید